

هو العليم

موارد انصراف در بیان مرحوم آخوند (۳)

و تفسیر آیه ﴿الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾

سلسله دروس خارج اصول فقه - مطلق و مقید -

جلسه صد و پنجاه و پنجم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

نظر مرحوم آخوند در قسم ثالث و اشکال بر آن

کلام در قسم ثالث از اقسام خمسۀ تقسیم مرحوم آخوند، در تساوی نسبتین به مورد حقیقت و مجاز یا انصراف و عدم انصراف به متیقّن و متعیّن بود. عرض شد بنابر فرمایش مرحوم آخوند در اینجا حقیقت بر مجاز مقدم است و اطلاق و شیوع و سریان به فرد متعیّن حاکم است.^۱

اشکالی که بر مرحوم آخوند وارد می‌شود این است که شارع در محاورات خود مبنای جدیدی سوای مبنای عرف نیاورده است؛ به همان ملاکی که عرف در القاء خطابات مولوی، احد الطرفین حقیقت و مجاز را اختیار می‌کند و در موارد مشکوکه توقف و احتیاط را مدّ نظر قرار می‌دهد، در خطابات شارع

^۱ رجوع شود به کفایة الاصول، مع حواشی المشکینی، ج ۲، ص ۴۹۵ و منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة، ج ۳، ص ۷۲۹.

هم، چنانچه الفاظی از نقطه نظر دلالت بر مفهوم و مصادیق حقیقی و بر مفاهیم مجازی متساوین بودند یا رجحان آنها، رجحان منجز نبود در اینجا عرف در خطابات شارع دچار توقف و عمل به احتیاط می شود که احتیاط در اینجا چیست و چه اقتضاء می کند؟

بررسی انصراف آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا

أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ به رجل

در بیان این مطلب و شواهدی که می تواند در اینجا مورد استفاده قرار بگیرد و مواردی که می تواند از باب مثال صرف نظر از قرائن و شواهد و ادله و حجج شرعیه مانند روایات و اخبار، [مورد استفاده قرار بگیرد] در آیه شریفه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۱ عرض کردیم که در اینجا آیه اطلاق نسبت به جمیع موارد قضا ندارد، که ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا﴾ یعنی جمیع الافراد نسبت به مسئله قضا علی السواء هستند، سواءً كانوا مذكراً أو مؤنثاً؛ بلکه آیه فقط در مقام بیان

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۴۷.

حکم است و از این نقطه نظر این آیه دالّ بر حکومت ﴿بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ است. بناءً علیٰ هذا در تردید بین رجوع به مرد و رجوع به زن، مذکر و مؤنث، در تردید رجوع بین اینها عرف و مخاطب و مکلفین چه حکمی دارند و چه تکلیفی دارند؟ آیه دلالتی بر مذکریت ندارد ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْضَرْكُمْ﴾ ناظر به صرف اجراء حکومت و قضاء است و ﴿مَنْ﴾ و ضمیر ﴿يَحْضَرْكُمْ﴾ دال بر نفس مذکر نیست، بلکه به نفس حاکم برمی گردد؛ سواءً كان مذكراً أو مؤنثاً بل مُجْمَلًا عَنْ هَذَا، بالنسبة به مذکر و مؤنث مقام، مقام اجمال است.

اقتضای احتیاط در مسئله قضاوت زن

[خُبّ حالا اگر مرد رجحان داشته] باشد و عقل به عنوان یک رجحان منجز آن را مدّ نظر قرار بدهد، احتیاط در چه مسئله محقق می شود؟ فرض کنید اگر مرد را در مسائل قضاوت راجح بدانیم؛ آیا این رجحان رجوع به مرد، منافی با اختیار مکلف در رجوع به مرأه نیست؟ چون مکلف در رجوع به مرأه یک اختیاری دارد. آن ادله جواز رجوع به حاکم، اباحه رجوع مکلف را به حاکم اثبات می کند، سواءً

كان مذكراً أو مؤنثاً. پس در اینجا احتیاط چیست؟

در اینجا برخلاف مسئله نکاح که روز قبل عرض شد احتیاط، رجوع به مرأه نیست؛ بلکه رجوع به رجل است. چون در مسئله قضاوت آنچه که مدّ نظر مکلف هست صرف رفع مشکل و حل عقده است. غیر از این، که چیزی نیست! مکلف در رجوع به قاضی، هدف و غایت او حل عقده است؛ حالا این حل عقده **سواءً كان بید المسلم أو بید الکافر و سواءً كان بید الرجل أو بید المرأه.** متها از آنجا که رجوع به کافر حرام است با ادله؛ چون وضع حکومت در وضعیت و در ظرفیت اسلام است. بناءً علی هذا نفس حل عقده و رفع مشکل مدّ نظر این مکلف می ماند؛ یعنی برای مکلف فقط همین است و استفاده دیگری ندارد.

فرض کنید کسی که می خواهد به اداره شهرداری رجوع کند و سندش را ببرد در اداره شهرداری، در بلدیه و جواز بنا در این ارض را امضاء کند. حالا آن کسی که پشت میز نشسته و دارد امضاء می کند، مرأه باشد یا مرء چه فرقی می کند؟ این می خواهد این ختم را روی این سند بنا بزند. حالا نمی رود آنجا و

یک ساعت بررسی کند؛ ابرویش را نگاه کند، دهانش را نگاه کند، قد و قامتش را نگاه کند که اگر زن و مرأه است پیش او برود و اگر مرء است پیش او نرود. [مثل] آن قضیه که قصاب گوسفندی را آورده بود در خانه‌ای؛ صاحب‌خانه دید یک چشم ندارد؛ گفت: این چشم ندارد. قصاب گفت: مگر می‌خواهی برای دعا ی کمیل بخواند؟! بکش و بخورش دیگر! حالا یک امضاء کردن روی این سند که دیگر بالا و پائین نگاه کردن ندارد که این، این جوری است! آن، آن جوری است! بده امضاء کند و برو پی کارت!

در مسئله قضاوت هم آنچه که مدّ نظر است صحت قضاوت است و علم و اطلاع بر مسائل قضائی و رفع خصومت است؛ این مدّ نظر شارع است. حالا مثلاً جنبه ذکوریت و انوئیّت در اینجا که مدّ نظر نیست. این می‌خواهد رفع قضا و حکومت در اینجا بکند. اگر واقعاً عرف و خود انسان - حالا به عرف هم کاری نداریم - در مراجعه به مسائل قضائی عقل مرء و درایت و ذكاء و حدّت و استعداد و عدم غلبه احساسات و آن آمادگی و تهیّو برای قضاء رجل را راجح می‌داند؛ اگر انسان واقعاً این را احراز کند؛

خُب در عدم مراجعه به قاضی مرأه محذوری در اینجا پیش نمی‌آید. در اینجا خلاف اختیاری پیش نمی‌آید تا اینکه بگوییم که الآن نفس عدم رجوع این حرام است و چون عدم رجوع به مرأه حرام است، باید با ادله اباحه اختیار مرء، به رجوع به احد الطرفین تعارض کند. چون در اینجا اشکالی پیش نمی‌آید. چه مرء به مرء مراجعه کند و چه مرء به مرأه مراجعه کند. این غیر از مسئله نکاح است. در مسئله نکاح واقعاً ممکن است یک نفر از یک زن خوشش بیاید، و آن را واقعاً اختیار کند. حالا اگر شارع جلوی او را بگیرد و بگوید که حرام است با این نکاح کنی؛ اینجا نیاز به دلیل داریم؛ این احتیاج به دلیل دارد. اما در مورد قضاوت، شارع می‌گوید: خُب چه اشکالی داری؟! تو می‌خواهی مشکل حل بشود، می‌خواهی قضاوت پیدا کنی، حالا چه به مرد مراجعه کنی؛ چه به زن مراجعه کنی. دو پایت را در یک کفش کردی که نه‌خیر، حالا که این‌طور شده است بنده عمداً می‌خواهم به مرأه مراجعه کنم. [شما می‌گویید که] بنده می‌خواهم از این اختیارم استفاده

کنم؛ من در رجوع به مرء یا رجوع به مرأه مختار هستم که هر کدام را اختیار کنم. شارع می گوید که تو می خواهی مشکل قضاوتت حل بشود؛ می خواهی عقده‌ات حل بشود؛ خُب این دیگر [فرق نمی کند!] فرض کن که نان می خواهی. حالا آن نانوائی که دارد نان را در می آورد، آدم قد کوتاهی باشد یا آدم قد بلندی باشد؛ آن باید نان را قشنگ در بیاورد. تو می خواهی نان را از تنور قشنگ در بیاورند و به تو بدهند. حالا به نانوائی قد کوتاه و قد بلندش چکار داری؟! وقتی می خواهی بروی بقالی جنس بخری، تو می خواهی که این جنس را بقال به تو بدهد، حالا زن پشت ترازو ایستاده است یا مرد پشت ترازو ایستاده؛ دیگر به این چکار داری؟!

در این مسائل وقتی که انسان تفحص می کند می بیند عدم وجود یکی از دو طرفین، سلب اختیار انسان را نمی کند. چون اصلاً اختیار انسان در اینجا موقعیت ندارد و شارع به اختیار انسان در ظرفی ارزش و قیمت و بها می دهد که اختیار از نظر عرفی و از نظر عقلی در آنجا موقعیت و مکانی داشته باشد؛ نه اینکه به صرف اینکه من اختیار دارم، هر کاری دلم

بخواهد بکنم و بگویم که اصلاً این منافی با اختیارم نیست. اختیار دارم در خیابان بدوم یا اختیار دارم در خیابان راه بروم؛ اختیار دارم در خیابان هر کاری دلم بخواهد بکنم. نه، هر اختیاری که در اینجا ممضی نیست و هر اختیاری از نظر عقلاء مطلوب نیست؛ این عمل را فرض کنید که لغو می‌دانند. بگویم که بنده دلم می‌خواهد در خیابان ماشین را به این وضع نگه دارم. می‌گویند که اینجا کنار جوی است؛ این طرف نگه دارید. بگویم که نه خیر دلم می‌خواهد این جور نگه دارم. صرف اختیار [که دلیل نمی‌شود].

اگر در این اختیار یک حجت عقلائی باشد و یک وجه حُسن عقلائی باشد، در آنجا این اختیار منجّز است و بحثی نیست؛ مثل مسئله نکاح. در مسئله نکاح اختیار نکاح با مکلف است. خُب من نمی‌خواهم با این زن ازدواج کنم و می‌خواهم با این دیگری ازدواج کنم. حالا شارع بگوید که نه خیر، در اینجا حرام است که با این ازدواج کنی. خُب [اینجا می‌توانم بپرسم که] چه دلیلی داری؟ این اختیار منجّز است.

پس ما فرق بین موارد احتیاط را در مانحن‌فیه در اینجا باید از نقطه‌نظر موجب احتیاط و عدم موجب احتیاط لحاظ کنیم. در مسئله نکاح، احتیاط در نکاح است، نه اینکه به صرف ﴿وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ﴾^۱ ما بگوییم در اینجا حکم حرمت آمده است. این حکم حرمت نسبت به مشهوره است؛ ولی از آن طرف قابل معارضه با ادله اباحه نکاح نیست. در آنجا اگر بگویید که این دلیل ﴿وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ﴾ که در اینجا هست، آن ادله را تخصیص می‌زند. می‌گوییم که آن ادله، تصریح به اختیار نسبت به کل احد است. آن ادله می‌گوید که شما نسبت به رجوع به هر احدی مختار هستی. با ادله ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ﴾^۲ با ادله حلّیت کلّ مرأه الاّ ما خرج بالدلیل، الاّ ما استثنی، با آن ادله ما مختار در رجوع به کل مرأه هستیم **إِلَّا مَا خَرَجَ بِالْدَّلِيلِ وَ لَمْ يَخْرُجْ بِالْدَّلِيلِ؛** خرج بالدلیل المشهورة من الزنا ولكن امرأة ارتكبت مرة واحدة من الزنا لم تخرج من الدليل و لا يقدر أن يعارض هذه الادلة المنصوصة

^۱ سوره نور (۲۴) آیه ۳.

^۲ سوره نساء (۴) آیه ۳.

المصرحةُ بجواز الرجوع بكلّ مرأة. بناءً على هذا

در نکاح مرأه مشکوکه، اصل نکاح مقتضای احتیاط

است، نه عدم نکاح. چون احتیاط یعنی عمل بر طبق

کلام مولا. مگر اباحه نکاح از طرف مولا نیامده

است؟! آن هم از طرف مولا آمده است. ادله اباحه

نکاح، ادله مولوی است؛ حرمت نکاح زانیه هم

مولوی است و هما يتعارضان و لابد من ترجیح

أحدهما على الآخر. خُب این ادله اباحه نکاح به

عموم خودش باقی می ماند و مرجح است. مثل اینکه

یک أکرم العلماء از طرف مولا داریم؛ یک لا تکرم

الفساق من العلماء از طرف مولا داریم. هر دوی اینها

مولوی است. یا فرق نمی کند اصلاً یکی از اینها

مولوی باشد و یکی به حکم عقل باشد؛ آن هم

همین طور است، حکم عقل هم حکم مولا است. در

حکم عقل هم مولا آن را تنفیذ می کند و تقریر می کند

و تأیید می کند. خیلی از احکامی که ما داریم، فرض

کنید که نود درصد احکام معاملات تأسیسی نیست؛

اینها امضائی است. بعضی از احکامی که در معاملات

داریم احکام تأسیسیه است ولی نود درصد اینها

امضائی است. «المؤمنون عند شروطهم»^۱ حکم

امضائی و قاعده عقلائی است. [«لا يجوز أخذ مال

المسلم بغير طيب نفس منه»^۲] حکم [امضائی]

است. بطلان معامله سفهی حکم امضائی است.

بطلان معامله غرری امضائی است؛ حرمت معامله

غرری و جواز فسخ آن حکم امضائی است. یعنی در

اینجا اگر یک شخصی معامله غرری [انجام دهد] یا

با غبن معامله‌ای انجام بگیرد عرف و دادگاه حکم به

ردّ احدهما علی الآخر می‌کند. شما الآن به

دادگاه‌های کشور دیگر مراجعه کنید؛ در احکام

معاملات غرری و معاملات غبن حکم به فسخ

می‌کنند. چون حکم، حکم عقلائی است. بر فرض

حاکم و قاضی یهودی باشد یا نصرانی باشد چه فرق

می‌کند؟! الا اینکه خُب بعضی موارد که ما می‌دانیم

اینها احکامشان به مقتضای مذهب و مکتب خودشان

است.

فایده اطلاع بر احکام و قوانین غیر

^۱ تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۳۷۱.

^۲ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۵۹.

مسلمانان

لذا اطلاع نسبت به احکام و قوانین خارج از مکتب اسلام، از نقطه نظر بصیرت، و از نقطه نظر اطلاع بر مبانی عقلائی و عرفی مفید است. نه اینکه ما کم داریم؛ ما در اسلام چیزی کم نداریم. تمام احکام و قوانین در اسلام بیان شده است؛ ولی از نقطه نظر بصیرت و فتح باب نسبت به مسائل خارجی این می تواند برای استنباط ما از مبانی اسلامی مفید واقع بشود. من باب مثال یک روز یکی از همین دوستانمان می گفت که در انگلیس وقتی که بخواهند گواهینامه بدهند، این را نگاه می کنند که هر ده ثانیه به این مرآت و آینه، نگاه می کند که عقب را مراقب باشد یا نگاه نمی کند. اگر نگاه کرد؛ این کارت سیاقش را تصدیق می کند و امضاء می کند و اگر نگاه نکرد او را رد می کنند. بسیار خوب! حالا آیا ما بگوییم که چون این قانون از نظر ما در دول کفر است، ممنوع است؟! نه خیر، اتفاقاً بسیار قانون خوبی است. مگر هر چه کافر [می گوید باطل است؟! نه]، اینها بر اساس فطرتشان بر اساس

عقلشان، بر اساس تجربه عملی‌شان به این قضیه متوجه شدند که آن سائق‌ی که در موقع حرکت و در موقع سیاحت، نگاه در آینه نکند با خطراتی مواجه می‌شود و این قابلیت برای سیاحت را ندارد. این بسیار حرف خوبی است و ما باید آن را بپذیریم. چه اشکالی دارد که ما در مسائلی که مورد نظر خودمان قرار می‌دهیم مطالب دیگران را از نقطه‌نظر بررسی، مورد نظر قرار بدهیم؟! من چند روز پیش هم عرض کردم نسبت به یک قضیه‌ای که اتفاق افتاده بود و دو سال آن دادگاه امریکا، مشغول بحث و بررسی بود برای اینکه این شخص که این تفنگ را الان در اینجا گذاشته و شلیک کرده است و آن دزد را از بین برده، مقصر کیست؟ آیا مقصر دزد است که خودش القاء بر تهلکه کرده یا مقصر این است، به‌خاطر اینکه از آن مرز و از آن حد تجاوز کرده است؟ و این یک مسئله‌ای هست دیگر! آنها می‌خواهند ببینند که از نقطه‌نظر مبانی عرفی و فطریات کدام‌یک از طرفین قضیه الان برای این مسئله مقصر است؟ خُب چه اشکال دارد انسان از مطالب آنها و از تجربیات آنها استفاده کند؟! حکایات بسیاری داریم؛ ما می‌بینیم که

بسیاری از بزرگان، از همین مطالبی که واقع می‌شد استفاده می‌کردند.

خُب یک داستانی هست که خیال می‌کنم این را هم گفته‌ام. یک عصفور نر آمد پیش حضرت سلیمان و خلاصه شکایت داشت که زوجهٔ ما به ما تمایل ندارد. حضرت گفتند که بگو بیاید اینجا. رفت و عصفور را صدا کرد. حضرت سلیمان به آن عصفور نر گفت خُب طرح دعوا کن. گفت که ما اینجا محضر شما رسیدیم و از این زوجهٔ خودمان شکایت داریم. ایشان به ما تمایلی ندارد. من ادعای محبت او را می‌کنم که فقط این را دوست دارم و این همه من به او ابراز علاقه و محبت می‌کنم ولی هیچ تمایلی ندارد. حضرت سلیمان رو کرد به آن عصفور ماده و گفتند که خُب حالا شما جواب بده. گفت که این در دعوای خودش کاذب است. این محبت دیگری را در سر دارد و دروغ و کذب می‌گوید که من فقط محبت تو را دارم. و چون این دیگری را دوست دارد من تمایلی به او ندارم. من می‌خواهم با مذکری باشم که فقط مرا دوست داشته باشد. حضرت سلیمان در

اینجا رو کرد به آن مذکر و گفت که باید جواب این ماده را بدهی؛ یا باید ترک کنی و یا فقط با او باشی. آنجا حالا نمی‌دانم قانون تعدد زوجات در زمان حضرت سلیمان نبود؟! حضرت سلیمان می‌توانست به این عصفور بگوید که تعدد زوجات اشکال ندارد ولو به عنوان متعه. اما نمی‌دانم در قانون حیوانات ظاهراً تعدد نبوده است. بعضی از حیوانات هستند که آنها دیگر اصلاً تا آخر عمر جفت‌گیری نمی‌کنند. راجع به بعضی از حیوانات و پرندگان مثل قو، شنیده‌ام که اینها اگر یک زوج اختیار کنند و نر یا ماده هر کدام از اینها بمیرند دیگر تا آخر عمر جفت‌گیری نمی‌کنند. خلاصه وفای به عهد دارند و ازدواج نمی‌کنند.

حضرت سلیمان در اینجا وقتی که این اقامه دعوی طرفین را شنید یک مرتبه حال انقلابی پیدا کرد؛ حال بکاء عجیبی پیدا کرد و از حال رفت. بعد وقتی که به حال آمد و متوجه شد؛ پرسیدند قضیه چیست؟ گفت که من ندای حضرت حق را از دهان این عصفور ماده شنیدم. خدا می‌گوید که تو که بنده من هستی، تو که عبد من هستی؛ دعوی محبت مرا

می‌کنی و غیر از من در قلب تو جا دارد! این ندای او بوده که از این دعوا آمده است. خُب این یک گنجشک است دیگر! امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم می‌فرمایند که **«فانظروا الی ما قال و لاتنظروا الی من قال»**^۱

مرد آن است که گیرد اندر گوش *** و نوشته است پند بر دیوار^۲

ممکن است یک‌وقت یک کلام حکمت آمیز از دهان یک کافر بیرون بیاید، از دهان یک بچه بیرون بیاید. اشکال ندارد که انسان اینها را مورد توجه قرار دهد.

بناءً علی‌هذا در مسئله قضاوت مقتضای احتیاط رجوع به مرء و رجل است. یعنی حتی اگر ما دلیل نداشته باشیم بر اینکه رجوع به مرء و رجل منجّز است؛ نفس رجحان رجوع به مرء در دوران امر بین رجوع به مرء و مرأه، منافی با اختیار در رجوع به مرأه نیست؛ چون اختیار رجوع به مرأه از نظر عرف و از نظر شرع در مانحن‌فیه موقعیتی ندارد. چون مسئله، مسئله رجوع به فصل حکومت است؛ حالا فصل

^۱ عیون الحکم و المواعظ، ص ۲۴۱، با قدری اختلاف.

^۲ گلستان سعدی (ایزدپرست)، ص ۲۶۹.

حکومت سواءً کان بید هذا أو بید هذا! چه فرق می کند؟! این با مسئله نکاح در اینجا متفاوت است. پس مقتضای احتیاط در اینجا رجوع به مرء است.

معیار اعلمیت در رجوع به زن یا مرد در قضاوت

اما وقتی ما ملاک را از نقطه نظر عقل، اعلمیت در حکم و اطلاع بر جوانب و عدم غلبه احساسات دانستیم؛ اگر موردینی بود؛ در یک مورد مرء و در یک مورد مرأه و اطلاع مرأه بر مسائل اقوی بود از مرء و غلبه احساسات در مرأه اقل بود از غلبه احساسات بر مرء [در اینجا چه باید کرد؟] ما خیلی از موارد داریم؛ بعضی مردها هستند که تا یکی می آید پیش آنها اقامه دعوا می کند؛ شروع می کنند گریه کردن. حالا دارد دروغ می گوید! ولی این شروع می کند به گریه کردن. خُب این به درد قضاوت نمی خورد. کسی به درد قضاوت می خورد که اگر سرش را جلویش بریدند این بایستد و نگاه کند و بگوید که خلاصه ببینیم قضیه چیست؟ حالا خودت هم مثل این بیفتی روی زمین که فایده ندارد. مخصوصاً در مسئله زن ها که وقتی می آیند خیلی

مجلس را تحت تأثیر قرار می‌دهند و شدیداً گریه می‌کنند و مجلس را منقلب می‌کنند. درحالتی که حالا حق با شوهر و زوج است؛ ولی این می‌آید و داد می‌کند و شیون می‌کند و غلبه می‌کند. بعضی‌ها هم که آنجا نشسته‌اند می‌گویند: بین چه شوهر و زوج ظالمی دارد! چقدر دارد به این ظلم می‌کند! خُب این زوجه از حدش تعدّی و تجاوز کرده است و مرد هم فرض کنید که تنبیهش کرده است. خُب تعدی نکند! تجاوز نکند! در غلبه احساسات قرار گرفتن، ما خودمان می‌بینیم بعضی از مواقع هست که زن از این نقطه نظر اقوای از مرء است. بعضی از مرء‌ها شبه بالنساء هستند؛ اینها قابلیت ندارند. خُب در این گونه موارد با توجه به این ملاک باید به مرأه مراجعه کرد. عرض کردم تمام اینها لولا الدلیل است! که دلیل در خارج نداشته باشیم.

حرمت حکومت و افتاء غیر اعلم بر اساس

آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾

آنوقت بر اساس همین ملاک که در آیه شریفه

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ ما انزل الله

نفس الامریه و مقام ثبوت مدّ نظر است؛ در اینجا

به واسطه قاعده امکان اشرف که هر حکمی که وجود داشته باشد، لازمه این حکم و لازمه این وصف این است که به حد اقوی و ارجح و اکمل آن [هم] وجود داشته باشد؛ ما از اینجا استفاده می کنیم که در تشکّل حکومت که یک مقدار از آن مربوط به مسائل داخلی و مسائل جزئی است و از یک نقطه نظر مسئله کلی است که حکم بما انزل الله نسبت به جمیع موارد است. آیه از این نقطه نظر اطلاق دارد نسبت به همه موارد. ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ یعنی اگر یک شخصی در مسائل داخلی باشد حکم بما انزل الله شامل می شود. اگر نسبت به مسائل اجتماعی باشد حکم بما انزل الله در اینجا جاری می شود. نسبت به مسائل حکومتی باشد - به مصداق نفس آیه، لا بالدلیل الآخر و ادلة الاخری - حکم بما انزل الله در اینجا جاری می شود. پس وقتی که حکم بما انزل الله معیار شد برای حاکم، در اینجا ما با نفس مبنای ارجحیت حکم بما انزل الله، به نفس این آیه، استفاده می کنیم که حکومت غیر اعلم، با وجود فرد اعلم در جامعه اسلامی حرام است. یعنی به نفس این آیه، نه به دلیل دیگر، اگر فردی اعلم بما انزل الله در

این مجتمع وجود داشته باشد، فردی که از نقطه نظر احاطه به جوانب و به مسائل، ظاهریه و باطنیه، مسائل ملکیه و ملکوتیه اعلم است، رجوع به غیر اعلم با نفس همین آیه حرام خواهد بود. درست مانند مسئله تقلید است. حکم بما انزل الله یعنی افتاء؛ افتاء یعنی بلاغ و ابلاغ ما انزل الله و ما انزل الرسول. نفس افتاء و نفس حکم با وجود اعلم حرام است؛ سواءً رجع اليهم شخصاً أو لا يرجع و سواءً قلده أحد من المكلفين أو لا يقلده. نفس افتاء و نفس حکم با علم به اعلم به نفس این آیه حرام خواهد بود. این در اینجا مقام، مقام ظهور است.

آیه، مطلق نسبت به موارد حکم و مجمل نسبت

به شخص حاکم

پس آنچه که ما از این آیه استفاده می کنیم مسئله رجولیت و انوثیت نیست؛ بلکه آنچه که در این آیه هست اطلاق است نسبت به جمیع موارد حکم و اجمال است نسبت به شخص حاکم از نقطه نظر ذکوریت و انوثیت. بناءً علی هذا کسانی که از این آیه استفاده اطلاق کردند نسبت به حاکم که حاکم باید مرء باشد، این استفاده محل تأمل است و همین طور

کسانی که استفادهٔ اطلاق کردند نسبت به تساوی بین مرء و زن در حکومت، این استفاده هم باز محل تأمل است. فقط و فقط این آیه حرمت حکومت غیر اعلم را می‌رساند، و رجحان و وجوب حکومت اعلم را می‌رساند. و به مقتضای قاعدهٔ امکان اشرف در فلسفه، هر وصف کمالی که در یک جایی وجود داشته باشد، امکان وصف اکمل از آن هم وجود دارد. افراد باید بروند دنبالش و آن را پیدا کنند. و لذا می‌گوییم واجب است بر جامعه اقدام به حکومت اسلامی. و لذا می‌گوییم واجب است بر جامعه اقامهٔ شخص اعلم و اورع و اتقی بر حکومت، در حکومت اسلامی. و لذاست که می‌گوییم وجوب رجوع به اعلم در مسائل تقلیدی و فتوایی. و از آن طرف می‌گوییم حرمت حکومت غیر اعلم در حکومت اسلامی؛ حرمت فتوای مرجع غیر اعلم در رجوع به مقلد، **سواء قلّده شخصاً أو لا یقلّده**. بحث به حرمت آن برمی‌گردد؛ چون وقتی که نفس این وجوب احراز شد، حرمت مقابل هم به همین دلیل احراز می‌شود. این تبعات و لوازمی بود که بر این بحث اطلاق و اجمال و احتیاط در احد الطرفین در اینجا آمد.

بررسی انصراف در آیه ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ﴾

عَلَى النِّسَاءِ ﴿﴾

یکی از آن آیاتی که ممکن است مورد بحث قرار بگیرد آیه ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾^۱ است در این آیه مطالب زیاد است و رفقا و دوستان هم نسبت به این قضیه کم و بیش اطلاع دارند. در اینجا دو حکمت در ذیل آیه بیان می‌کند؛ یکی اینکه ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ این یک حکمت؛ [حکمت دیگر] ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ [این دو حکمت] قلمرو این مفهوم ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ [را] تبیین می‌کند. آیا معنای ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ کلیه رجال است بالنسبه به کلیه نساء. اولاً معنای الرجال چیست؟ این «ال» چیست؟ «ال» الرجال دلالت بر جنس می‌کند و دلالت بر جمیع نمی‌کند. یعنی جنس رجال قوام بر جنس نساء است. خُب می‌توانیم بگوییم شاید منظور این آیه این باشد که جمیع رجال بر جمیع زن‌ها در هر مسئله‌ای، چه در مسائل نکاحیه

^۱ سوره نساء (۴) آیه ۳۴.

و زوجیت یا در مسائل حکومت، یا در مسائل فتوا یا در مسائل قضا، در تمام اینها ﴿الرِّجَالُ قَوَّמוْنَ عَلَى النِّسَاءِ﴾. یا اینکه می‌توانیم بگوییم که معنای ﴿الرِّجَالُ قَوَّموْنَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ ناظر بر مسائل زوجیت است. یعنی مردها در مسائل زوجیت بر نساء حکومت دارند؛ چون ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ یعنی در اینجا خدا بعضی را بر بعضی تفضیل داده است.

در اینجا اتفاقاً لسان آیه، خیلی ادبی است؛ نمی‌گوید که چون تفضیل داده است خدا مردان را بر زنان، نمی‌گوید: **لأنه فضّل الرجال على النساء؛** نه، می‌گوید: ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ یعنی بعضی را بر بعضی خدا در اینجا تفضیل داده است. مثل آیه ﴿تِلْكَ أَلُمُوسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾^۱ بعضی از رسل بر بعضی ترجیح دارند. البته ذکر نکرده است؛ ولی خُب اطاعت از همه آنها واجب است. یا در آن آیه دیگر هست که ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۵۳.

رُسُلِهِ﴾^۱ آن عدم فرق از نقطه نظر مقام بلاغ و ابلاغ است؛ ولی از نقطه نظر سعه که ﴿فَضَّلْنَا بَعَثَهُمْ عَلَىٰ بَعْضِ الْأُمَمِ﴾ در آنجا جاری است. مسلم این است که بین انبیاء هم تفضیل بوده است دیگر! بعضی مثل حضرت ابراهیم بر بعضی تفضیل داشتند.

علی‌ای حال [آیه می‌گوید] ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾ یعنی چون انفاق می‌کنند. خُب شکی نیست در اینکه این ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾ این در مورد حکومت که نیست در حکومت که انفاق نیست. این ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾ مربوط به مسائل زوجیت است. مرد و زوج نسبت به زوجة انفاق می‌کند و به اصطلاح حکم اولی این مطلب است. حالا ممکن است یک زوجی پیدا بشود هیچ کار نکرده است، فقط یک هنر دارد؛ اما زوجة برود کار کند و انفاق کند. این آیه می‌خواهد بگوید که حکم اولیه در اسلام، انفاق زوج بر زوجة است. یعنی اگر زوجة هم پول داشته باشد، اسلام نمی‌گوید که به شوهرت پول بده. نه خیر، زوجة می‌گوید که

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵.

بنده یک میلیارد هم در بانک دارم ولی می‌خواهم نگه
 دارم و یک قران هم به تو نمی‌دهم. خیلی چیزها هم
 از تو می‌خواهم که باید برایم تأمین کنی؛ الا اینکه از
 اوّل خودش طی کرده باشد. اما اگر از نظر شرعی
 بخواهد باشد، زوجه در اینجا مکلف به انفاق بر زوج
 در اینجا نیست. پس این ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾ در اینجا
 حکم شرعی است یعنی شرعاً زوج باید بر زوجه
 انفاق کند، نه اینکه از نقطه نظر خارج خلافت
 نمی‌شود باشد؛ اینها دو مطلب است. حکم ابتدائی
 شرعی، انفاق زوج بر زوجه است، نه زوجه بر زوج.
 در ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى
 بَعْضٍ﴾ هم مسئله همین است. یعنی اگر شما در
 یک مجتمع نگاه کنید، نود درصد افراد مردها فضیلت
 دارند بر زن از نقطه نظر غلبه بر احساسات. زن خیلی
 زودتر تحت تأثیر واقع می‌شود. [نسبت به] آن زنها
 که خیلی ادعا می‌کنند؛ چون خود بنده خیلی در
 مرافعات و مسائلشان بودیم؛ من می‌دانم؛ من
 احساسم این است که آن مرد بی‌سواد از یک زن
 باسواد در غلبه احساسات قوی‌تر است. یعنی وقتی
 که من حیث المجموع انسان نسبت به مسائل توجه

کند، می‌فهمد ولو این زن عالم است و علمش از مرد بیشتر است؛ اما از نقطه نظر غلبه احساسات می‌بیند زن غلبه احساساتش بیشتر و اکثر است از غلبه احساسات یک مرد. خُب وقتی که این طور باشد در مسئله اداره امور منزل و اختیاراتی که زن باید داشته باشد و نسبت به محدوده منزل، در صورت توافق با مرء، خُب در اینجا مشکل نیست. اما اگر این اختیارات با اختیارات مرء و رجل تعارض کند کدام مقدم است؟ بالاخره یکی باید مقدم باشد دیگر! وقتی که بین طرفین [بر سر] منزلی دعواست در آنجا می‌گویند برو شاهد بیاور اگر بیّنه این، غلبه کرد بر بیّنه دیگری، خُب بیّنه این مقدم است. اگر غلبه نکرد حکم به تنصیف می‌کنند. خُب در اینجا چه کنند؟! زن اختیار دارد و می‌گوید که من می‌خواهم فلان رفیقم، فلان زن، فلان کس بیاید منزل؛ مردی می‌گوید که من نمی‌خواهم بیایند. چون مرد می‌گوید که من آمدن او را منافی با تربیت می‌دانم. من آمدن او را منافی با مسائل می‌دانم. یا مردی می‌گوید که بیرون رفتن از منزل و خروج از منزل را

من منافی می دانم با آنچه که مد نظرم هست. زن می گوید که منافی نیست. بالاخره احدهما باید غلبه کند. شارع در اینجا حکم مرء را غلبه داده است بر حکم زن. به همین ملاک عدم غلبه احساسات و اکثریت قوه عاقله که در مرء هست. خُب حالا ممکن است در یک مورد هم زن غلبه داشته باشد؛ ولی در همان جا هم اگر بخواهد به حکم اسلام عمل کند، برای او نفع این است که این عمل را انجام بدهد؛ یعنی در تحت حکومت مرء در اینجا باشد. الا در آن مواردی که حکم به خلاف شرع در آنجا می شود که واجب نیست بر زوجه از زوج اطاعت کند.

حالا از آیه ﴿الرِّجَالُ قَوَّמוْنَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ چه استفاده می شود؟ آیا از آیه استفاده می شود این الرجال در اعم از مسئله زوجیت و غیر زوجیت است؟ یعنی الرجال اطلاق دارد نسبت به مسائل زوجیت و نسبت به قضا و مسائل حکومت و ... یا اینکه الرجال انصرافش به مسائل زوجیت است؟ ما نمی توانیم از ﴿الرِّجَالُ قَوَّמוْنَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ استفاده شیوع و سریان نسبت به جمیع مسائل مابه الاختلاف بین رجل و مرء و همین طور مسائل

قضا و حکومت بکنیم. به جهت اینکه الرجال دال بر معنای شیوع و دال بر یک معنای سریان نیست.

﴿الرِّجَالُ قَوَّмُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ به ضمیمه آن ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمَ عَلَى بَعْضٍ﴾ و ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾ در این مسئله که این دوتا را قرین هم قرار می‌دهد؛ چون مردان بر زنان ترجیح دارند و انفاق می‌کنند، از این نقطه نظر اصلاً نفس آیه من اول الامر ناظر بر مسائل زوجیت است و به حکومت کاری ندارد. اصلاً اطلاق ندارد تا اینکه بخواهید بگویید که شامل حکومت می‌شود یا نمی‌شود. این از اوّل انصراف به مسائل زوجیت دارد. چون می‌گوید: ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمَ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾ چون خداوند از نقطه نظر بعضی از مسائل مرد را بر زن افضلیت داده است و انفاق هم می‌کند لذا ﴿الرِّجَالُ قَوَّمُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾. پس این مسئله، مسئله زوجیت است و مسئله حکومت نیست. لو فرض بگوییم که اصلاً انصراف نسبت به مسئله زوجیت ندارد. حداقل متساوی الطرفین که هستند. یعنی فرد متعیّن و غیر

قابل انکارش مسائل زوجیت است. شک در مسائل حکومت و قضاوت می‌کنیم، آیه نسبت به این می‌شود اجمال. چون اجمال شد می‌رود در تحت همان ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾. پس شک داریم که آیا ﴿الرِّجَالُ قَوَّמוْنَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ حتی مسائل حکومتی و مسائل قضایی را هم شامل هست یا شامل نیست؟ وقتی که شک داشته باشیم پس بنابراین استدلال به ﴿الرِّجَالُ قَوَّמוْنَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ نسبت به مسائل حکومتی محل تأمل می‌ماند. این هم یک آیه دیگر از ادله‌ای که در اینجا ما استفاده اطلاق نمی‌توانیم از آن بکنیم.

این بحث تمام شد. فقط من خواستم مواردی از این مانحن‌فیه را نسبت به اخذ به اطلاق و عدم اخذ به اطلاق و اخذ به احتیاط در موارد مشکوکه، که احتیاط در هر موردی چیست را بیان کنم. و اگر بخواهیم راجع به این قضیه مثال بزنیم تا یک ماه دیگر هم مثال بزنیم دلیل وجود دارد. این فقط به عنوان نمودجی برای اخذ به احتیاط در موارد مشکوکه و عدم جریان اطلاق و اجمال است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد